



Hart's Positivist Philosophy of Law and its Effects on Public Law

Dr. Aliakbar Razmjoo

Assistant Professor, Faculty Communication and Media, IRIB University

Mohadeseh Razmjoo (corresponding author)

PhD Student of Public Law, Kish International Campus, University of Tehran

Email: razmjoo@iribu.ac.ir

Abstract

Philosophy of law is one of the most complex and difficult branches of law, as well as philosophy, which seeks to determine the legal truth of law (law as it is). Legal positivism, as one of the philosophical schools of law, with a morally neutral theory, makes the conceptual description of law possible and necessary. According to this school of law, positive laws are laws adopted by governments, and in the context of the analysis of this school, public law emerges as a branch of law whose main mission is to study the rules governing the organization of internal and external relations of the state in its general sense, by designing general theory with a correct and in-depth understanding of its fundamental concepts. Herbert Hart's legal theory, with a hermeneutical approach to legal rules, seeks to understand the legal system through introspective analysis and semantics of legal rules. Through a comprehensive analysis of the formulation of legal rules, while adhering to a minimum of the natural law, it also seeks to depict a system of law in which following the law is internalized, not as mere following the ruler; this system of law proposes the theory of distinction between the primary rules and the secondary rules, as well. Therefore, this descriptive-analytic research analyzes Hart's positivism in the field of public law.

Keywords: legal positivism, public law, legal rules, Herbert Hart.



HomePage: https://jphilosophy.um.ac.ir/	ص 138 - 121	سال 54 - شماره 1 - شماره پیاپی 108 - بهار و تابستان 1401، ص 138 - 121
شاپا الکترونیکی 2538-4171		شاپا چاپی 2008-9112
تاریخ پذیرش: 1401/06/07	تاریخ بازنگری: 1400/03/30	تاریخ دریافت: 1400/03/17
DOI: 10.22067/epk.2022.70307.1035		نوع مقاله: پژوهشی

فلسفه اثبات‌گرایی حقوقی هارت و آثار آن در حقوق عمومی

علی اکبر رزمجو

دکتری رشته روابط بین الملل، دانشکده ارتباطات و رسانه، عضو هیئت‌علمی دانشگاه صدا و سیما

razmjoo@iribu.ac.ir

محدثه رزمجو

دانشجو دکتری، رشته حقوق عمومی، دانشکده حقوق، پردیس بین‌المللی کیش دانشگاه تهران

چکیده

فلسفه حقوق¹، از جمله پیچیده‌ترین و دشوارترین شاخه‌های حقوق و نیز فلسفه است که به دنبال تعیین حقیقت حقوقی (حقوق «آن‌گونه که هست») است. اثبات‌گرایی حقوقی به‌عنوان یکی از مکاتب فلسفی حقوق با داشتن نظریه‌ای اخلاقاً بی‌طرف، توصیف مفهومی از حقوق را ممکن و ضروری می‌داند. بر پایه این مکتب، قوانین اثباتی، قوانینی است که دولت‌ها آن را تصویب می‌کنند و در بستر تحلیل این مکتب، حقوق عمومی به‌عنوان شاخه‌ای از علم حقوق، که مأموریت اصلی آن مطالعه قواعد مربوط به سازماندهی روابط درونی و برونی دولت در معنای عام، با طراحی نظریه عمومی با درک صحیح و عمیق مفاهیم بنیادین آن است، پا به عرصه وجود می‌نهد. تئوری حقوقی هربرت هارت² با رویکردی هرمنوتیک³ از قواعد حقوق عمومی، بر آن است که برای فهم نظام حقوقی به تحلیل درون‌گرا و معناشناسی قواعد حقوقی بپردازد و با تحلیل جامع از صورت‌بندی قواعد حقوقی، در عین پایبندی به حداقل حقوق طبیعی، به ترسیم سیستمی از حقوق دست‌یابد که در آن، پیروی از قانون، نه به‌مثابه پیروی از حاکم؛ بلکه جنبه درونی دارد و در آن نظریه تفکیک قواعد اولیه و ثانویه مطرح می‌شود. لذا، این تحقیق با روش توصیفی - تحلیلی به تحلیل فلسفه اثبات‌گرایی هارت در حوزه حقوق عمومی می‌پردازد.

واژگان کلیدی: اثبات‌گرایی حقوقی، حقوق عمومی، قواعد حقوقی، هربرت هارت.

1. Philosophy of Law.

2. Herbert Lionel Adolphus Hart.

3. Hermeneutics.

مقدمه

لازمه شناخت ماهیت، ساختار و به‌طور کلی مفهوم هر علمی نیازمند مطالعه فلسفه یا بررسی شناخت ماهیت‌شناسی آن علم است که حقوق عمومی نیز از این قاعده مستثنی نیست. شناخت نظام حقوق عمومی در مرحله اول مستلزم آشنایی با مفاهیم آن در بستر مکاتب فلسفی حقوقی و نظریات حقوقی است. آشنایی با چنین مباحثی در شناسایی غایت نظام حقوقی و ترسیم مسیر آن در بستر تحلیل منطقی، مفید فایده خواهد بود. درک جوهر حقوق عمومی عموماً در دو رویکرد فلسفی تدقیق و بررسی شده است که اغلب نظریات حقوقی حول محور این دو رویکرد، یعنی مکتب فلسفی حقوق طبیعی¹ و اثبات‌گرایی² قرار گرفته است. نظریات مکتب حقوق طبیعی، هنجاری‌اند³ و رویکردی بایدانگارانه بر حقوق دارند. در مقابل، نظریات مکتب اثبات‌گرایان رویکردشان به حقوق تحلیلی⁴ است و نگاهی «انگار» به حقوق دارند (George, 2008). در مکتب حقوق طبیعی، قاعده حقوقی همانا ماهیتی کشفی و اخباری دارد و قواعد موضوعه، در ارتباط با ارزش‌ها و قواعد برتر مشروعیت می‌یابند. سیسرون⁵ قواعد حقوقی را قواعدی عقلانی و اخلاقی می‌دانست و اعتبار قاعده حقوقی را خارج از اختیار قانون‌گذار بشری تلقی می‌کرد. آکوئیناس⁶ به تبیین نظامی از قواعد می‌پردازد که شامل قانون ابدی⁷، قانون الهی⁸، قانون طبیعی⁹ و قانون بشری¹⁰ می‌باشد و معتقد است قواعد موضوعه بشری، از قواعد طبیعت استخراج می‌شوند. وی عادلانه بودن قوانین موضوعه را مشروط به انطباق با قوانین طبیعی معرفی می‌کند (Aquinas, 1947). گرتیوس¹¹ به نظام حقوقی معقول و جهان‌شمول قائل است که قاعده وفای به عهد را قاعده برتر حقوق طبیعی تلقی کرده است. وی تمسک به این قاعده را شرط لازم الاجرا بودن قراردادهای و تمامی قواعد موضوعه دیگر دانسته است (قاسمی، 41). تنوری «هرم قواعد» جان فینیس¹² فیلسوف معاصر متعهد به سنت حقوق

1. Naturalism.

2. Positivism.

3. Normative.

4. Analytical.

5. Marcus Tullius Ciceron.

6. Tommaso d'Aquino.

7. Eternal law.

8. Divine law.

9. Natural law.

10. Human law.

11. Hugo Grotius.

12. John Finnis.

طبیعی نیز بیانگر آن است که قواعد موضوعه، بر پایه خیرهای اساسی و با تمسک به الزامات معقولیت عملی و رفتاری استوارند و مشروعیت می‌یابند و وضع قواعد حقوقی در این فرایند، از حیث مذکور، موجه است (Finnis, 125). اثبات‌گرایی حقوقی به ماهیت انشائی یا اعتباری محض قواعد حقوقی معتقد است و بر این اساس، در نظریه‌های فیلسوفان حقوقی آن، تفکیک حقوق از قواعد برتر کاملاً تأکید می‌شود. همان‌طور که جان آستین^۱ با طرح نظریه «قانون به مثابه فرمان حاکم» و تئوری «عدم شایستگی قانون»، سخن از آنکه قانون چه باید باشد را منتفی می‌داند و قاعده حقوقی را به فرمان حاکم دارای ضمانت اجرا تقلیل می‌دهد؛ در حالی که هانس کلسن^۲ با ارائه «تئوری حقوقی محض» تلاش داشت تا شناخت حقوق را فارغ از هر عنصر خارجی اعم از الهیات، اخلاق و جامعه‌شناسی تحلیل و ارائه کند (Kelsen, 266). دیدگاه هارت^۳ درباره نظام حقوقی برگرفته از روش هرمنوتیک^۴ است؛ به طوری که فارغ از رویکردهای افراطی طبیعیون و پوزیتیویست‌ها و اعمال حداقلی از اخلاق سعی در فهم عمق مفاهیم حقوقی و شناخت آن با نگاهی درون‌گرا به حقوق دارد. استدلال هارت این بود که قانون را بایستی در قالب قاعده فهمید؛ زیرا وظیفه اصلی فلسفه حقوق فراهم کردن تحلیلی برای مفهوم قانون و مفاهیم مرتبط با آن است که برای فهم قانون و نظام‌های حقوقی ضرورتی اجتناب‌ناپذیر است. وی در پی ترسیم سیستمی از حقوق عمومی است که در آن پیروی از قانون نه به مثابه پیروی از حاکم؛ بلکه جنبه درونی دارد (شهابی، فلسفه حقوق، ...، 301). از این روی، این تحقیق بر آن است با روش توصیفی - تحلیلی و با توجه به منابع کتابخانه‌ای به سؤالات ذیل پاسخ دهد:

سؤال اصلی: آثار اثبات‌گرایی حقوقی هارت در فلسفه حقوقی عمومی چیست؟

- سؤالات فرعی: 1. ابعاد اجرای قواعد اولیه در بستر حاکمیت قانون در حوزه حقوق عمومی چیست؟
2. تحلیل اقسام قواعد ثانویه در حقوق عمومی به چه نحو است؟

با توجه به سؤالات طرح‌شده، پیشینه تحقیق در قالب موارد فوق مدنظر نگارنده بوده است: کتاب وکس^۵ با عنوان «فلسفه حقوق» در سال 1392 در ایران ترجمه شد، که ضمن بررسی نظریات متفکرین حوزه حقوق به چالش‌های فلسفی این حوزه و پاسخ‌های احتمالی به آن‌ها با دید تحلیل‌گرایانه به نقادی

1. John Austin.

2. Hans Kelsen.

3. Herbert Lionel Adolphus Hart.

4) واژه‌ای یونانی است به معنی هنر تفسیر یا تفسیر متن. هنر مفسر این است که از روش‌های صحیح برای فهم متن کمک بگیرد و Hermeneutic. هرمنوتیک (از این طریق، به مقصد یا مقاصد نویسنده برسد. به نظر پل ریکو، هرمنوتیک دانشی است که به شیوه فهم و مکانیزم تفسیر متون می‌پردازد.

5. Wax.

می‌پردازد. مقاله تاردلی¹ با موضوع حقوق و اخلاق هربرت هارت در سال 2017 کوشیده است با تحلیل مکتب اثبات‌گرایی و دید تحلیلی به کتاب‌های هارت به بازاندیشی افکار وی در انطباق با شرایط روز بپردازد. کتاب عباسی با عنوان «مبانی حقوق عمومی» در سال 1396 سعی در بازتعریف حقوق عمومی در جهان امروز با توجه به قلمرو، مبانی و گستره آن و بازنگری در نظریات متفکرین این حوزه و تحلیل مباحث مرتبط با آن با در نظر گرفتن معضلات آن دارد.

لذا، این تحقیق با توجه به منابع و مأخذ درباره موضوع بحث، مفروضات ذیل را مدنظر دارد:
فرضیه اصلی: اثبات‌گرایی حقوقی هارت تحت‌عنوان حاکمیت قانون و قواعد آن و با فلسفه تحلیلی وی به تحلیل گذاشته می‌شود.

فرضیه فرعی: 1. ابعاد اجرای قواعد اولیه در سه حوزه عدم قطعیت قواعد، ناکارآمدی قواعد حقوقی و ایستایی جامعه، مطرح می‌شود.

2. قواعد ناظر بر شناسایی، قواعد ناظر بر تغییرات و قواعد ناظر بر محاکم و دادرسی از اقسام قواعد ثانویه در حوزه حقوق عمومی است.

بنابراین، این مقاله در 3 بخش، بخش اول: اصول و اقتضانات عمومی اثبات‌گرایی، بخش دوم: فلسفه حقوقی هارت و بخش آخر تحت‌عنوان تحلیل بحث، می‌کوشد پس از بیان دو حوزه قبل و بسط و تفصیل آن، به تحلیل مباحث تحت‌عنوان مقاله بپردازد.

اصول و اقتضانات عمومی اثبات‌گرایی

ریشه لغوی پوزیتیویسم² به واژه positum برمی‌گردد که ناظر بر حقوق از آن منظر است که وضع یا ایجاد شده است (وکس، 28). این واژه اصطلاحی فلسفی است که در قرن نوزدهم توسط آگوست کنت³، فیلسوف و جامعه‌شناس فرانسوی، ساخته شد و به کار رفت. کنت بر این باور بود که جبریت تاریخی، بشر را به سمتی خواهد برد که نگرش دینی و فلسفی از بین رفته و تنها شکلی که از اندیشه باقی می‌ماند به اندیشه قطعی و تجربی علم متعلق است. در این عصر جدید تاریخی، نهادهای اجتماعی مربوط به دین و فلسفه از بین خواهد رفت یا باید در تصمیم‌گیری‌های اجتماعی - سیاسی فاقد ارزش تلقی شوند (Horwitz, 237). نگاه‌های پوزیتیویستی به حقوق، به‌طور معمول نتیجه و برآیند مکاتب اصالت

1. Tardeli.

2. Positivism.

3. August cont.

تجربه و پوزیتیویسم فلسفی و منطقی است. بر اساس این دیدگاه، اعتبار هر قانون را می‌توان بر اساس منبعی که به لحاظ عینی اثبات‌شدنی است، ارزیابی کرد. از عوامل پیدایش نهضت پوزیتیویسم در غرب، تجربه‌گرایی و به‌طور خاص تجربه‌گرایی دیوید هیوم^۱ بود (صنمی، ۹۰). جریان تجربه‌گرایی در عالم جدید، اثرپذیرفته از بیکن^۲ است. این فلسفه بر این اصل استوار است که هر آنچه شایسته شناخت است، از تجربه آمده است. در نتیجه، پاره‌ای اصول عقلانی و گزاره‌های عقلی در این بررسی از دایره معناداری پوزیتیویست‌ها خارج می‌شود؛ چه اینکه پوزیتیویست‌ها بر این باورند که آنچه نتواند در تجربه حسی و در خارج وجود داشته باشد، امری بی‌معناست و نمی‌توان با آن دادوستد معناداری کرد. بر اساس بینش پوزیتیویستی، مابعدالطبیعه جایی در هندسه معرفت علمی ندارد. آنان مدعی‌اند که احکام مابعدالطبیعه بی‌معناست؛ زیرا نمی‌توان درستی با نادرستی گزاره‌هایی از این دست را با تجربه تحقیق کرد. به بیانی دیگر، آنان علم را از هرگونه تفکر غیر تجربی (دین، متافیزیک، اخلاق و فلسفه و...) بی‌نیاز می‌دانند. میشل تروپر^۳ تأثیر این رویکرد را بر حقوق چنین توضیح می‌دهد: «پوزیتیویسم حقوقی معتقد است، مطالعات حقوقی مبتنی بر گزاره‌هایی اصیل و صلب همانند علوم تجربی بنا نهاده شده است و بر اساس این اشتیاق فراوان می‌خواهد از حقوق علمی همانند علوم طبیعی بسازد (Troper, 36). از دیگر ویژگی‌های اصلی پوزیتیویسم، اعتراض به فلسفه رایج در آن قرن‌ها بود؛ چراکه به عقیده کنت، به خیال‌بافی و تصورات دور از واقعیت آلوده شده بود و واقعیت‌گریز بود. واقعیت‌گریزی آن هم از این جهت بود که از تفکرات و تصورات خود، نتیجه اخلاقی می‌گرفت و با اخلاقی که کنت، آن را هم پدیده‌ای بی‌اعتبار و متکی بر خیال می‌دانست، پیوند خورده بود. پس در نظر کنت، هر دو پدیده فلسفه و اخلاق - و از اینجا پدیده دین هم - گمراه‌کننده و اعتمادناپذیر بود و پوزیتیویسم به قصد کنارزدن این مقوله‌ها از ساحت اجتماع و علم، مطرح شد (تنهایی، ۹۲). پوزیتیویست‌ها مدعی‌اند که طرف‌داران حقوق طبیعی، قدرت حقوق را تابعی از قدرت اخلاق قرار داده‌اند؛ چون قاعده‌ای را حقوقی می‌دانند که واجد خصیصه اخلاقی باشد و لزوم اطاعت از قاعده حقوقی را به اخلاقی بودن آن نسبت می‌دهند یا موکول می‌کنند. بر این اساس «اقتدار حقوق»، حشو زائد «اقتدار اخلاق» است (کیوانفر، ۳۲۵)؛ البته انکار نمی‌کنند که ممکن است بین اخلاق اجتماعی و قانون، انطباق زیادی وجود داشته باشد؛ بسیاری از ضروری‌ترین اقتضائات اخلاقی به‌عنوان قانون تصویب می‌شوند. پایه تفکر پوزیتیویسم را می‌توان در این جمله خلاصه کرد که «میان آنچه حقوق هست، با آنچه

1. David Hume.

2. Francis Bacon.

3. Michelle Tropper.

حقوق باید باشد تفاوت وجود دارد» (Hart, 1983). این عقیده محوری را پوزیتیویست‌ها با ارجاع مشروعیت قانون به منبع اجتماعی آن (به‌طور مثال، مجلس قانون‌گذاری) و از طریق تفکیک میان حقوق و اخلاق توضیح می‌دهند. بر این اساس و مطابق تعبیر راز¹ از پوزیتیویسم حقوقی، موفقیت در یک آزمون اخلاقی هرگز شرط اعتبار یک قاعده حقوقی نیست. معیار مشروعیت قانون یا قاعده حقوقی، وضع و تصویب آن توسط یک مرجع معتبر اجتماعی است (Raz, 37). با وجود متفاوت بودن آراء و نظریات اثبات‌گرایان و وسیع بودن طیف اثبات‌گرایی حقوقی، همه آن‌ها در یک چیز مشترک‌اند و آن، این است که در مطالعات و تحلیل‌های خود بین «امری که باید باشد» و «امری که هست» تمایز روشن قائل می‌شوند. محتوای فرضیه انفکاک فقط این است که اخلاقی بودن را نمی‌توان خصیصه ضروری یک قاعده حقوقی دانست و آشکار است که چنین حکمی به منزله منع یا انکار تطابق عملی برخی قواعد حقوقی با قواعد اخلاقی نیست (Brian, 31). با شکست آلمان و فروپاشی دولت نازی از سال 1945 به بعد، به مسئله جداسازی اعتبار رسمی از بایستگی اخلاقی توجه همه‌سویه شد. معروف است که مهم‌ترین دفاعیه در محاکمات نورنبرگ² در برابر اتهام ارتکاب جنایات جنگی و جنایت علیه بشر، این بوده است که «متهمان با اجرای دستورهای معتبر مافوق‌شان و برابر قوانین موجود در حال ایفای وظیفه بوده‌اند» (تیت، 69). به این ترتیب، خصوصیات عمده رویکردهای اثبات‌گرایانه حقوقی در درک قانون و قانون‌گذاری عبارت‌اند از: 1. اهمیت مفاد شکلی و مادی قانون بدون توجه به شایستگی‌های آن (فورمالیست³ بودن)؛ 2. اعتبار قانون به وضع واضح انسانی؛ 3. فارغ‌بودن از طبیعت و فطرت و اخلاق و دین.

فلسفه حقوقی هارت

هارت⁴ در خانواده‌ای کلیمی در هاروگیث انگلستان به دنیا آمد. وی پس از تحصیل در کالج چلتنهام و برادفورد در سال 1929 در رشته علوم کلاسیک فارغ‌التحصیل و پس از آن، بین سال‌های 1940 تا 1932 به حرفه وکالت مشغول شد. وی در زمان جنگ جهانی دوم در بخش ضداطلاعات ارتش انگلستان فعالیت می‌کرد. این همکاری موجب آغاز فعالیت او در دانشگاه آکسفورد شد. هارت به‌عنوان استاد فلسفه، حقوق و رویه قضایی در این دانشگاه پذیرفته شد که حاصل فعالیت‌های آکادمیک وی تألیف چندین کتاب و مقاله

1. J.Raz.

2. Nuremberg Trial.

3. Formalist.

4. Herbert Lionel Adolphus Hart.

از جمله کتاب مشهور «مفهوم قانون» بوده است. وی پس از بازنشستگی از دانشگاه در سال 1969 کرسی خود را به رونالد دورکین سپرد. باید خاطر نشان کرد که عمده نظریات مطرح در مکتب اثبات‌گرایی بر این قضیه تکیه دارد که قوانین ساخته اراده بشراند؛ البته معیارهای اخلاقی در تکوین و ساخت قواعد بی‌تأثیر نیستند که این ضابطه، نکته تفکیک اثبات‌گرایان سخت¹ از اثبات‌گرایان نرم² است. هارت به منزله اثبات‌گرایان نرم دیدگاه متفاوتی به حقوق دارد؛ به طوری که وجود آن را با موضوع فهم محتوایی حقوق یکی نمی‌داند. اما ریشه شکل‌گیری مکتب فکری هارت اساساً به انتقادی بر می‌گردد که وی بر نظریات جان آستین³ داشته است. آستین به منزله یک اثبات‌گرای حقوق بر واقعیات اجتماعی بیشتر تأکید دارد و با بسط و توسعه تئوری فرمان‌محوری⁴ حقوق، که نخستین بار چنین رویکردی در رساله لویاتان هابز⁵ مطرح شده بود، به پرسش حقوق چیست، پاسخ داد. مطابق نظریه جان آستین، مفهوم و ماهیت حاکمیت و قدرت حاکم در نظام حقوقی الغاناپذیر و انکارشدنی است؛ اما مبالغه وی در تبیین جایگاه حاکم در شکل‌گیری نظام حقوقی تا حدی است که فرمان حاکم را قانون می‌داند و به عبارتی فرمان حاکم را (فارغ از در نظر گرفتن ارزش‌ها و هنجارهای اولیه جامعه) در شکل‌گیری قانون اعتبار می‌بخشد. چون فرمان حاکم، قانون است مردم عادتاً باید از آن اطاعت کنند. در تحلیل نظریه فرمان‌محور آستین روشن است که قانون (فرمان) خواسته‌ای است که موجودی عاقل اراده می‌کند و موجودات عاقل دیگر باید آن را انجام دهند یا از انجام آن خودداری ورزند (Aspremont, 104). به عبارت دیگر، آستین فرمان حاکم را قانون اطلاق کرده است که سرپیچی از این دستورات خوف مجازات‌شدن را در افراد ایجاد می‌کند که ترس از این موضوع بنای دستوری بودن قوانین را پایه‌ریزی کرده است. بدین‌رو، این دیدگاه آستین که تهدید به مجازات ضامن اجرای دستور حاکم (قانون) است، با این استدلال هارت نقد شده است که اساساً فرمان حاکم نمی‌تواند سازنده قواعد باشد؛ زیرا در غیر این صورت، در زمان فوت یا جانشین حاکم دیگر نمی‌توان عادت اطاعت را از مردم انتظار داشت و این موجب تزلزل در ایجاد قوانین خواهد بود. از طرفی، کاربرد قوانین تنها دارای طیف دستوری نیست و بر واضعان خود نیز اعمال می‌شود؛ پس نمی‌توان نظریه فرمان‌محوری را در شکل‌گیری حقوق پذیرفت. از این استدلال می‌توان چنین نتیجه گرفت که اصولاً ضمانت اجرا در نظام حقوقی شرط شکل‌گیری سیستم حقوقی نیست و تنها در زمان نقض تعهدی این سیستم با اعمال ضمانت اجرا از خود

1. Strict Positivism.

2. Soft Positivism.

3. John Austin.

4. Command Theory of Law.

5. Hobbes.

واکنش نشان می‌دهد و در نهایت، نبود آن به معنای شکل‌نگرفتن قوانین نیست. هارت لازمه فهم قوانین (یا ماهیت حقوق) را در شناسایی مفهوم قواعد جست‌وجو می‌کند؛ به طوری که با ترکیب قواعد حقوقی، قوانین در جامعه پردازش می‌شوند. این قواعد را هارت به دو دسته تقسیم کرده است که از قواعد اولیه¹ و ثانویه² از آن یاد می‌شود. قواعد اولیه موجد حقوق و تکالیف‌اند که مجموعه‌ای از اصول و هنجارهای اولیه آن‌ها را می‌سازند و از طریق مقام صلاحیت‌دار قانون‌گذاری پرداخته می‌شوند و به شکل قانون درمی‌آیند که تجلی این قواعد را می‌توان در قوانین ابتدایی جامعه مشاهده کرد؛ مانند مقررات قانون مدنی. قواعد ثانویه نیز قواعدی هستند که قواعد سابق را اصلاح یا قلمرو اجرای آن‌ها را تعیین می‌کنند. هارت قواعد ثانویه را در سه قسم تقسیم‌بندی می‌کند: الف) قواعد شناسایی؛ ب) قواعد تغییر؛ ج) قواعد قضاوت. قاعده شناسایی نقش جبران‌کننده نبود قطعیت قواعد اولیه را بازی یا به عبارتی اعتبار سایر قواعد سیستم حقوقی را احراز می‌کند و عملکرد آن به این صورت است که اتصال سایر قواعد سیستم حقوقی را به بدنه ارزش‌های اجتماعی نشان می‌دهد. به عبارت ساده‌تر، می‌توان گفت که تشخیص ضرورت موجه‌سازی وجود سایر قواعد از طریق مبانی ارزش سیستم حقوقی آشکار می‌شود که به این مبانی می‌توان اصطلاح قواعد شناسایی³ را اطلاق کرد. مثال بارز این نوع قواعد در نظام حقوقی اصول قانون اساسی است؛ با این توضیح که مجموعه‌ای اصول مبنایی که ستون نظام حقوقی یک کشور بر آن چیده شده است و سایر قواعد در چهارچوب تعریف‌شده آن اصول ایجاد می‌شوند که می‌توان آن اصول را قواعد شناسایی هارتي نامید. قواعد اولیه تنها نیازمند قالبی هنجاری و ارزشی (قواعد شناسایی) نیستند؛ زیرا با توجه به مقتضیات اجتماعی ناگزیر از پویایی این قواعد هستیم و به عبارتی، قواعد ثانویه دیگری باید خلأ ایستایی قواعد اولیه را پر کنند که هارت این قواعد را قواعد تغییر⁴ نام‌گذاری کرده است. این قواعد تفویض صلاحیت تغییر یا ایجاد قواعد اولیه جدید را به مقامات ذی‌صلاح یا افراد می‌دهند. در بحث قراردادهای می‌توان قواعدی از این نوع را یافت که با دادن اختیار به افراد، صلاحیت تعیین موقعیت حقوقی اولیه را به آن‌ها می‌دهد. در نهایت، سومین نوع قواعد ثانویه قواعدی هستند که در صورت نقض قواعد اولیه شروع به واکنش در سیستم حقوقی می‌کنند و به عبارتی رویه قضایی بر اساس این قواعد ایجاد شده است که تکلیف وضعیت حقوقی رخ داده را روشن می‌کند؛ هارت این قواعد را قواعد قضاوت⁵ نامیده است (Dwyer, 413). این نگرش درون‌گرایی حقوقی

1. Primary rules.

2. Secondary rules.

3. Rule of Recognition.

4. Rule of Change.

5. Rule of Adjudication.

هارت و شناخت حقوق به وسیله حقوق به لحاظ مباحث متدولوژی نشان از بهره‌گیری وی از روش هرمنوتیک دارد. فایده استفاده از این روش در بنیاد نظریه هارت این است که اولاً، موجب فهم درست حقوق شده و ثانیاً، سبب می‌شود تفسیر قوانین در بستر رویه قضایی در جهت روح قوانین و همگام با اسلوب قانون‌گذاری صورت گیرد. با این تعابیر می‌توان بنیادهای نظریه حقوقی هارت را فلسفه تحلیلی نامید. در رویکرد فلسفه تحلیلی نظام‌های پیچیده را با تحلیل به اجزا و عناصر بسیط‌تر به قصد مشخص کردن دقیق روابط بین اجزاء، بررسی می‌کنند. فیلسوفان تحلیلی از قلمروهای مختلف، عقلانیت را در حوزه کارشان به منزله مسئله‌ای اساسی مدنظر قرار می‌دهند و تلاش می‌کنند با دقت بیشتری داعیه‌های معنایی مختلف مسئله را بشکافند و قلمروهایش را مشخص کنند (Tardeli, 17). دیدگاه دیگر هارت که وی را به منزله نوپوزیتیویسم^۱ معرفی می‌کند نظریات او در خصوص رابطه حقوق و اخلاق است. نظرهای نوپوزیتیویست‌ها از ماتریالیسم^۲ سیراب و از ایدئالیسم^۳ ذهنی شروع و به ایدئالیسم ذهنی افراطی ختم می‌شوند. نمایندگان نوپوزیتیویست‌ها ادعا می‌کنند که وجه مشترک همه آن‌ها عبارت است از اتخاذ یک موضع سخت‌گیر علمی در فلسفه که با استفاده از منطق ریاضی مدرن دست‌یافتنی است. به نظر آن‌ها، وظیفه فلسفه دیگر نه کشف قانونمندی‌های عینی عام واقعیت عینی است و نه تعیین رابطه ماده و شعور؛ بلکه وظیفه آن فقط تحلیل منطقی مفهوم‌سازی علوم منفرد است. در فلسفه حقوق نیز نوپوزیتیویست‌ها گرایش‌های مشرب فکری حقوق طبیعی و اثبات‌گرایی را توأمان دارند و نظریات آن‌ها بر فلسفه تحلیلی و منطقی مبتنی است. هارت محتوای حداقلی از اخلاق در حقوق را نفی نمی‌کند و قائل به اشتراکاتی بین این دو نظام در بستر زندگی اجتماعی است. اخلاق به‌طور کلی در دو مورد می‌تواند در نظام حقوقی تأثیرگذار باشد. از طرفی، هنگامی اخلاقی در مرحله قانون‌گذاری دخیل‌اند که با تدفیق در آن‌ها می‌توان به وجود رگه‌هایی از ارزش‌های اخلاقی در قوانین پی برد. از طرف دیگر نیز، این عامل در فرایندهای قضایی می‌تواند تأثیرگذار باشد. معیار عدالت در نظام حقوقی ابعاد اخلاقی دارد و در مواردی با اعمال انصاف می‌توان این هدف والا را در نظام حقوقی برقرار کرد؛ بنابراین، نفوذ اخلاق در بطن حقوق اجتناب‌ناپذیر خواهد بود (Penteado, Gomes, 115). با همه این تعابیر می‌توان چنین نتیجه گرفت که هربرت هارت به منزله یک پوزیتیویسم مدرن برخلاف اعتقاد طبیعیون، حقوق را به مثابه یک پدیده اجتماعی می‌پندارد که ناشی از واقعیت‌های زندگی جمعی است و در پی حفظ ضرورت‌های اجتماع

1. Neo-positivism.

2. Materialism.

3. Idealism.

تشکیل یافته و نیازمند حداقلی از اخلاق است.

تحلیل بحث

در گفتمان حقوقی مدرن و مطابق با آموزه‌های مکتب پوزیتیویسم حقوقی، آنچه در حیطه تفکرات اثبات‌گرایی در حقوق عمومی جای بحث دارد، اصل حاکمیت قانون است و همین امر از زوایای مختلف و با تحلیل‌های مکتب فلسفی حقوقی هارت¹ محل تأمل است.

یکی از پیش‌فرض‌های اصلی در خصوص مفهوم قانون، تفکیک میان حوزه عمومی و حوزه خصوصی است. این تفکیک از آن‌رو حائز اهمیت است که در سنت حقوقی مدرن، قانون تنها در حیطه مسائل حوزه عمومی حق ورود دارد (میل، 219). قانون اجازه ورود به ساحت شخصی افراد را ندارد و باید تنها در پی حفظ و تأمین اراده آزاد شهروندان متکثر باشد (راسخ، 64) و از همین منظر، به تعبیر صحیح‌تر می‌توان موضوع قانون را حق دانست که آن خود مقدمه‌ای به منظور حفظ حق‌ها و آزادی‌های شهروندان در حیطه حقوق عمومی است. سخن گفتن از غایت قانون در خصوص مفاهیم آزادی، نظم، منفعت و حق معنا می‌یابد. آزادی والاترین آرمان و اصلی‌ترین مشخصه انسان مدرن در جامعه لیبرالی است (هیوود، 170). از سوی دیگر، اجتماع آزادی‌های انسان‌های آزاد، به نوعی به تعارض می‌انجامد که همین امر ضرورت وجود نظم را ایجاد می‌کند. دستیابی به منفعت یا مصلحت نیز یکی دیگر از غایت‌های قانون است که عموماً در حوزه حقوق عمومی از آن یاد می‌کنند. اساساً وقتی در گفتمان حقوق مدرن از قانون سخن گفته می‌شود، مقصود تمام مقرراتی است که از طرف دولت وضع شده است (کاتوزیان، 120). نسبی بودن قانون، از منظر اثبات‌گرایان مؤید این معناست که قواعد حقوقی در زمان‌ها و مکان‌های گوناگون، مختلف‌اند و همین امر به گونه‌ای نافی هرگونه اعتقاد به فرازمانی و فرامکانی بودن قوانین در حوزه حقوق عمومی است (موحد، 81). تقریباً همه پوزیتیویست‌های حقوقی، به تفکیک میان «امر خوب» و «امر حق» معتقد هستند؛ چراکه قانون را از عقلانیت خودبنیاد نقاد مدرن و در تغییر مداوم در تطبیق با واقعیت زمانی و مکانی منبعث می‌دانند؛ زیرا قانون در پی تنظیم روابط اجتماعی همواره در حال تغییر است (درویشی، 68). در نظام و اندیشه حقوقی مدرن، دامنه اقتدار قانون در قلمرو جغرافیایی خاص و در گستره معینی اعمال‌شدنی است. به بیان دیگر، در حقوق مدرن، چهارچوب اصلی قانون به مرزهای یک کشور محدود است؛ امری که از آن به «اصل صلاحیت محلی قانون» یاد می‌کنند. از سوی دیگر، عام بودن قانون - که

1. Herbert Lionel Adolphus Hart.

یکی از ذاتیات مفهوم قانون شمرده می‌شود - بدین معناست که باید بتوان آن را در سراسر قلمرو سرزمینی اجرا کرد و احدی حق تخطی از آن را نداشته باشد. این ویژگی (مکان‌بندی قانون) از همان آغازین روزهای شکل‌گیری مفهوم قانون در یونان با آن همراه بوده، هرگز دلالت مکانی از این مفهوم جدا نشده است (مسعودی، 51). هارت وظیفه اصلی فلسفه حقوق عمومی را فراهم کردن تحلیلی برای مفهوم قانون و مفاهیم مرتبط می‌داند که برای فهم ما از قانون و نظام‌های حقوقی ضرورت دارد. او باور داشت که یک تحلیل مفهومی دقیق از این دست، بنیادهای فکری برای ارزیابی عقلانی و انتقادی قانون، فارغ از اسطوره‌های اخلاقی یا رمانتیسم را فراهم می‌کند. روش هارت در کتاب «مفهوم قانون»، تحلیل مفاهیم حقوقی، نحوه به‌کاربردن این مفاهیم، روش اندیشیدن درباره قانون و نظام حقوقی است (ژیفکاک، 112).

هارت مدعی است در صورتی می‌توانیم قانون را به‌خوبی بفهمیم که بستر شکل‌گیری یا بسط آن را بشناسیم. هارت با تکیه بر رویکرد تحلیلی، برای تعیین معنای کاربردی قانون، ابتدا تفکیک میان کاربرد واژه «دستور متکی بر تهدید» و «فرمان» را به ما نشان می‌دهد. وی می‌گوید که «دستور متکی بر تهدید» و «دستور اجباری» برای دلالت بر دستورهایی به کار می‌بریم که صرفاً با تهدید حمایت می‌شوند. واژه‌های «اطاعت» و «اطاعت‌کردن» برای اشاره به اجابت‌کردن آن دستورات است. فرمان‌دادن مستلزم اعمال اقتدار بر انسان‌هاست، نه به‌معنای قدرت آسیب‌رسانی به ایشان. هرچند ممکن است فرمان، آمیخته با تهدید به آسیب‌رسانی باشد؛ ولی فرمانروایی اصولاً به اقتدار متکی است (آلکسی، 22). وی تا حدودی با تکیه بر کاربرد ویژه قانون و همچنین، با تکیه بر کارکرد اجتماعی قوانین، قواعد متعددی نظیر صلاحیت دادگاه‌ها، آیین دادرسی و قوانین مرتبط با صلاحیت قوای سه‌گانه را، قواعد «تسهیل‌کننده» یا «اختیارآور» و «قدرت‌زا» می‌نامد که ضمانت اجرای آن‌ها ابطال اعمال مغایر با آن‌هاست و بخش مهم و ضروری یک نظام حقوقی مدرن را شکل می‌دهند (جانستون، 110). وی معتقد است، قواعد اولیه یا اصلی در حقوق عمومی، تکلیف‌آور و قواعد ثانویه یا فرعی، قدرت‌زا (صلاحیت‌بخش) است و کلید دانش نظری حقوق در ترکیب این دو نوع قاعده است؛ البته وی تصدیق می‌کند که این ترکیب، تعیین‌کننده مصداق اصلی با موارد مرتبط با مصداق اصلی را روشن می‌کند و ممکن است درباره مواردی که به‌ظاهر متفاوت‌اند به استدلال بیشتری نیاز باشد. وی با موضع شکل‌گرایی حقوقی (فرمالیسم¹) مخالف است و امکان فلسفه «مکانیکی» را منتفی می‌داند. وی البته جهان ممکن را به تصور می‌کشد که در آن طبقه‌بندی دقیقی از قواعد و دایره شمول آن‌ها با ذکر ویژگی‌های دقیق هر طبقه وجود دارد؛ ولی این تصلب طبقه‌بندی، مانع از تحقق اهداف

1. Formalism.

مدنظر برای وضع و ابقای قواعد است و در ضمن، مخالف با قاعده شکاکی در حقوق عمومی است. از نظر هارت، بافت باز قانون در حقوق عمومی به این معناست که در حقیقت، حوزه‌هایی از رفتار وجود دارند که بخش زیادی از امور مربوط به آن را باید دادگاه‌ها یا مقام‌های رسمی مشخص کنند (ریکس، 43). بنابراین، قضات در مواجهه با بافت باز قوانین، عملی قانون‌گذارانه انجام می‌دهند؛ زیرا اصول «تفسیر» نمی‌توانند موارد قطعیت را از میان بردارند؛ زیرا این اصول خود قواعدی عام برای استفاده از زبان‌اند و اصطلاحات کلی استفاده می‌شود که خود نیازمند تفسیر هستند. این اصول همانند هر قاعده دیگری، قادر به تفسیر خود نیستند. وی یکی از نکات مرزگذار میان قواعد اخلاقی و حقوقی را در این می‌داند که رعایت قواعد اخلاقی بستگی به اهمیتی دارد که جامعه برای آن‌ها قائل است؛ در حالی که این خصوصیت، ویژگی ضروری قواعد حقوقی نیست. بنابراین، قواعد حقوق عمومی را می‌توان با وضع قواعد جدید تغییر داد؛ در حالی که نمی‌توان قواعد و اصول اخلاقی را به همین روش در جامعه، اصلاح یا نقض کرد.

نتیجه‌گیری

هارت اصولاً این نکته را می‌پذیرد و توضیح می‌دهد که قانون در مجموع، رشته‌ای از قواعد است و احکام قانون جنبه انشائی دارد؛ حتی «جامعه ابتدایی» رشته‌ای از قواعد دارد که هدف آن، تنظیم رفتار افراد در اوضاع و احوال مختلف است. این قواعد، تکالیف و تعهداتی بر افراد بار می‌کند و رشته‌ای از احکام غیرالزامی و ارشادی نیز دارد که فرد را در عمل به آن‌ها مجاز و مختار می‌کند. قانونی که سرتاسر آن مشتمل بر تعهد و تکلیف باشد، قانونی ابتدایی است؛ لیکن هرچه جامعه گسترده‌تر و پیشرفته‌تر باشد بر وسعت قوانینی که مشتمل بر احکام اختیاری و غیرالزامی است، می‌افزاید. از منظر هارت، قاعده حقوق عمومی باید به مثابه دلیلی عمل کند که بتواند بیانگر و توجیه‌کننده ضمانت اجرایی خود باشد و در درجه اول، تکالیف و تعهداتی را مقرر دارد که معیار و محک، در رد و قبول اعمال باشد و در هر جامعه، قانون تعیین‌کننده ضوابطی برای رد یا توجیه اعمال شهروندان است که از سوی اکثریت آن‌ها پذیرفته شده است. لذا، در حین اجرای قواعد اولیه سه مشکل در جامعه نمود پیدا می‌کند و آن شامل: 1. عدم قطعیت قواعد؛ 2. مشکل ایستابودن جامعه؛ 3. مشکل ناکارآمدبودن قواعد حقوقی است. مشکل عدم قطعیت به این معنی است که در یک جامعه ابتدایی نه از وجود قاعده‌ای می‌توان به قطع و یقین، اطمینان حاصل کرد و نه می‌توان در مواقعی که قاعده‌ای با قاعده دیگری تعارض پیدا می‌کند، تصمیم گرفت. وی معتقد است که تغییر و تحول در یک جامعه ایستا یا خیلی کند و بطی است یا اصلاً نیست، که در هر حال به پوسیدگی و فنای آن منجر می‌شود. اما ناکارآمدی قواعد اولیه، یعنی اگر در میان دو نفر اختلاف پیدا شد معلوم نیست

که چه باید کرد و مرجعی وجود ندارد که فرد متخلف را به رعایت قاعده وادارد. هارت می‌گوید که برای رفع این نقایص سه‌گانه لازم خواهد بود رشته قواعد ثانویه‌ای روی کار آید؛ یا با به‌کارگرفتن این قواعد ثانویه است که جامعه ابتدایی به جامعه‌ای منظم سازمان‌یافته تبدیل می‌شود. قواعد اولیه اگر با هدف وضع تکالیف و تعهدات به وجود آمده بود، قواعد ثانویه با هدف دادن اختیارات به وجود می‌آید. در بین اقسام قواعد ثانویه قواعد ناظر بر شناسایی، مردم را قادر می‌سازد که قانون را از غیرقانون بازشناسند. قواعد ناظر بر تغییرات، اختیارات شهروندان را در اعمال اراده برای قراردادهای خصوصی و اختیارات قوه قانون‌گذاری برای وضع و اصلاح قوانین، وارد میدان می‌کند. قواعد ناظر بر محاکم و دادرسی، اختیارات قوه قضائیه برای حل و فصل دعوی را شامل می‌شود. بدین‌سان، مردم اولاً، در شناخت قانون دچار مشکل نمی‌شوند؛ ثانیاً، مردم از اختیاراتی که دارند از طریق عقود و ایقاعات استفاده می‌کنند و حقوق و تعهدات جدیدی در میان می‌آید که پاسخ‌گوی تحول و پویایی جامعه است، و ثالثاً، مرجعی برای فیصله‌منازعات پیدا می‌شود. این سه مشخصه، یعنی معین‌بودن قواعد و تعهدات و شناخت‌پذیری آن‌ها، و اختیارات قوه مقننه و مردم برای ایجاد حقوق و تعهدات تازه و وضع و نسخ قوانین، به‌اضافه سازمانی به نام دادگستری است که جامعه مدرن امروزی را از جوامع ابتدایی جدا می‌سازد. از نظر هارت، سیستم حقوق عمومی مجموعه‌ای از قواعد اجتماعی است. این قواعد از دو منظر اجتماعی هستند: 1. رفتار اعضای جوامع را نظم و نسق می‌بخشد؛ 2. از افعال اجتماعی بشر نشأت می‌گیرد. وی خاطر نشان می‌کند که صرف عادت اطاعت، مبین استمرار قانون نیست؛ یعنی حقیقت این است که اطاعت صرفاً از حکم واضعان اولیه صورت نمی‌گیرد؛ بلکه اطاعت از جانشین با توجه به فرض انتقال به وی نیز باید کماکان ادامه داشته باشد. بنابراین، اولاً، به‌خاطر اینکه عادات قاعده‌مند نیست، نمی‌توانند معطی حقوق یا اختیار به کسی باشند؛ ثانیاً، عادت اطاعت از یک فرد نمی‌تواند به مجموعه‌ای از واضعین جانشین در آینده احاله گردد یا اطاعت از آنها به‌صورت پیوسته باشد. بنابراین، همان طوری که هارت می‌گوید، اطاعت برحسب عادت از یک فرد مبنای مقبولی نیست که جانشین وی بتواند خلق قاعده کند یا اطاعت شود. هارت معتقد است که نمی‌توانیم یک حاشیه از عدم قطعیت قواعد را مستثنی سازیم؛ زیرا ما انسان هستیم نه خدا و غیرممکن است که مطمئن باشیم همه موضوعات ماهوی، زمانی که قوانین حقوق عمومی در مورد خاصی وضع می‌شود، تحت‌الشمول قرار می‌گیرند. همچنین، غیرممکن است که قادر باشیم تحولات آینده و بهترین روش‌ها را در رابطه با وضعیت‌های جدید که ممکن است در زمان اجرای قانون مطرح شوند، پیش‌بینی کنیم. پیرو نظر هارت، هیچ قاعده روشن حاکم بر بخشی از رویه‌ها وجود ندارد و نهایتاً اینکه قضات دیوان عدالت اداری می‌توانند از رویه‌ها به‌طور گسترده یا محدود، قواعد را استخراج کنند.

منابع

- اسکندری، فریبا، «بررسی اصل صلاحیت شخصی و تحولات آن»، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه قم، 1395.
- انگلس، فریدریش، سوسیالیسم: تخیلی و علمی، ترجمه: مسعود صابری، طلایه پرسو، تهران، 1396.
- آقای طوق، مسلم، علیلوی نیری، پوریا، «تفکیک حقوق عمومی از حقوق خصوصی با تأکید بر تبیین ماهیت حقوق کار»، همایش بین‌المللی حقوق علوم سیاسی، 1396.
- آگاه، وحید، حقوق بنیادین و اصول حقوق عمومی در رویه هیأت دیوان عدالت اداری (1361-1388)، جنگل، جاودانه، تهران، 1389.
- آلکسی، روبرت، فلسفه حقوق: مفهوم و اعتبار قانون، ترجمه: علیرضا میرزائی، راه نوین، تهران، 1394.
- بلوچی، عماد، آزادی‌های عمومی با نگاهی به نهادهای تضمین‌کننده آن، گنج علم، تهران، 1397.
- تبیست، مارک، فلسفه حقوق، ترجمه: حسن رضایی‌خاوری، دانشگاه علوم اسلامی رضوی، مشهد، 1384.
- ترابی، مجتبی، بهنیا، مسیح، «امنیت قضایی و تضمینات مرتبط با آن در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران»، همایش بین‌المللی حقوق و فقه اسلامی، 1396.
- تنهایی، حسین ابوالحسن، درآمدی بر مکاتب و نظریه‌های جامعه‌شناسی، خردمند، تهران، 1387.
- جانستون، دیوید، فلسفه حقوق: مفهوم عدالت، ترجمه: علیرضا میرزائی، راه نوین، تهران، 1394.
- حبیب‌زاده، محمدکاظم، اصول و مفاهیم بنیادین حقوق عمومی، جانان، تهران، 1393.
- درویشی، محمدصادق، «بایسته‌های اخلاق قانون‌گذاری»، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، دانشکده علوم انسانی دانشگاه شهید بهشتی، 1394.
- دوست‌محمدی، بتول، «تعیین قانون حاکم بر مسئولیت مدنی در مقررات متحدالشکل رم دو و قانون ایران»، سومین کنفرانس جهانی علوم انسانی در آغاز هزاره سوم، 1395.
- راسخ، محمد، حق و مصلحت؛ مقالاتی در فلسفه حقوق، فلسفه حق و فلسفه ارزش، ج 2، نی، تهران، 1393.
- ربیع‌زاده، علی، حقوق عمومی دانش نظام‌ساز: چالش‌ها و راهکارهای نظری تحول در حقوق عمومی، دانشگاه امام صادق(ع)، تهران، 1396.
- ریکس، ریموند، فلسفه حقوق از حقوق طبیعی تا پسامدرنیسم، ترجمه: فاطمه آبیاری، رخ داد نو، تهران، 1389.
- زارعی، محمدحسین، گفتارهایی در حقوق عمومی مدرن حاکمیت قانون و دموکراسی، خرسندی، تهران، 1394.
- زیفکاک، اسپنسر، جهانی شدن و حاکمیت قانون، ترجمه: مجید بخشی‌گنجه، جهانی‌شدن، تهران، 1393.
- سلگی، محمد، «تحلیل مبانی نظری یگانگی و دوگانگی حقوق عمومی و حقوق خصوصی»، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه علامه طباطبائی، 1396.
- سوری، اصغر، «قاعده عطف بما سبق نشدن قوانین کیفری در حقوق تطبیقی (ایران و فرانسه)»، پایان‌نامه کارشناسی

- ارشد، دانشکده حقوق دانشگاه شهید بهشتی، 1372.
- شهابی، مهدی، «تعامل حقوق عمومی و حقوق خصوصی با تأکید بر رابطه حقوق مدنی و حقوق تأمین اجتماعی»، رساله دکتری، دانشکده حقوق دانشگاه تهران، 1387.
- شهابی، مهدی، فلسفه حقوق: مبانی نظری تحول نظام حقوقی از حقوق سنتی تا حقوق مدرن، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، تهران، 1397.
- صنمی، علی اصغر، «فلسفه‌های پوزیتیویسم؛ باورها و ارزش‌ها»، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، شماره 109 و 110، 1381، صص 387-414.
- عباسی، بیژن، مبانی حقوق عمومی، دادگستر، تهران، 1396.
- غمامی، سیدمحمد مهدی، اندیشه‌های حقوق عمومی، ج 1، مجد، تهران، 1395.
- قاسمی، ابوالفضل، «اصل عطف بما سبق نشدن قوانین و تصمیمات اداری در پرتو آرای دیوان عدالت اداری»، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، دانشکده حقوق دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران مرکز، 1393.
- کاتوزیان، ناصر، مقدمه علم حقوق و مطالعه در نظام حقوقی ایران، سهامی انتشار، تهران، 1387.
- کاشفی، محمد، «تأثیر نسخ قانون در دعاوی کیفری و مدنی»، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه ارومیه، 1395.
- کیوانفر، شهرام، «اخلاقی بودن وظیفه اطاعت از قانون»، فصلنامه حقوق، شماره 3، پاییز 1388، صص 317-342.
- گرچی ازندریانی، علی اکبر، در تکاپوی حقوق عمومی، جنگل، جاودانه، تهران، 1394.
- گرچی، علی اکبر، «حقوق اساسی و چشم انداز کنونی آن»، نشریه حقوق اساسی، شماره 1، پاییز 1382، صص 7-25.
- محمدیان، علی، باقری، احمد، علمی، محمدرضا، «واکاوی ادله و مستندات اصل عدم عطف قوانین کیفری به ما سبق در نظام حقوقی اسلام»، پژوهشنامه حقوق کیفری، شماره 1، بهار و تابستان 1393، صص 109-128.
- مرادی برلیان، مهدی، مهرآرام، پرهام، اصول و معیارهای تفسیر قضایی در حقوق عمومی، مرکز مطبوعات و انتشارات قوه قضائیه، تهران، 1396.
- مرندی، سمیه، «بررسی آثار حقوقی تمایز مفهومی اهلیت در حقوق خصوصی در مقایسه با صلاحیت در حقوق عمومی»، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه تبریز، 1394.
- مسعودی، حمید، «مطالعه تطبیقی حاکمیت قانون در نظام حقوقی ایران و انگلستان»، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، دانشکده حقوق دانشگاه شیراز، 1392.
- ملاصالحی، محسن، «بررسی نسبت میان بهبود شاخص‌های حاکمیت قانون و توسعه سیاسی»، نشریه مجلس و راهبرد، شماره 89، بهار 1396، صص 35-54.
- منصوریان، ناصر، شیبانی، علی، «مفهوم منفعت عمومی و جایگاه آن در قانون‌گذاری ایران»، نشریه دیدگاه‌های

- حقوق قضایی، شماره 75 و 76، پاییز و زمستان 1395، صص 117-142.
- موحد، محمدعلی، در هوای حق و عدالت: از حقوق طبیعی تا حقوق بشر، کارنامه، تهران، 1381.
- میرترابی، هدیه السادات، اصول حقوق عمومی، مجد، تهران، 1395.
- میل، جان استوارت، درباره آزادی، ترجمه: جواد شیخ الاسلامی، علمی و فرهنگی، تهران، 1363.
- نیکنام، علی اکبر، «اصل استمرار خدمات عمومی در حقوق اداری ایران»، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه تربیت مدرس، 1394.
- نیومن، مایکل جی، سوسیالیسم: درآمدی کوتاه، ترجمه: حمیدرضا مصیبی، آگه، تهران، 1397.
- وکس، ریمنند، فلسفه حقوق، مترجمان: باقر انصاری و مسلم آقایی طوق، چاپ 2، جنگل، تهران، 1392.
- هاشمی، هادی، «قلمرو حقوق عمومی»، نخستین کنگره بین‌المللی حقوق ایران، 1394.
- هیوود، اندرو، سیاست، ترجمه: عبدالرحمن عالم، نی، تهران، 1393.

Aquinas, Thomas, "Summa Theologica", New York, Benziger Bros, 1947.

Aspremont, Jean. "Herbert Hart and the Enforcement of International Law", Elsevier BV, SSRN Electronic Journal, 2012.

Bix Brian H, "Legal Positivism, Mrtin P. Golding and William A. Edmondsin, Philosophy of Law and Legal Theory", Oxford: Blackwell, 2005.

Dwyer, D. M. "The Three Lives of Herbert Hart", Oxford University Press (OUP), Oxford Journal of Legal Studies, 2006.

Finnis, John. "Natural Law and Natural Rights", Oxford, Oxford University, 2011.

George, Robert "Natural Law", Harvard Journal of Law & Public Policy, vol. 31, 2008.

Gomes, Leonardo, Pentead, Rosa. "A Discricioniedade Judicial em Herbert L. Hart e em Hans Kelsen", Universidade de Sao Paulo Sistema Integrado de Bibliotecas - SIBiUSP, Humanidades em diálogo, 2007.

Hart, H.L.A. "Essays on Jurisprudence and Philosophy", Oxford: Clarendon Press, 1983.

Horwitz, Paul. "The Agnostic Age: Law, Religion, and the Constitution", Oxford University Press, 2011.

Kelsen, Mark. "What Is Justice?", University of California, 2007.

Raz, J. "The Authority of Law", Oxford: Clarendon Press, 1979.

Tardeli, Martiniano. "Right and Moral in Herbert Hart", Revista Diorito, Revista Diorito, Revista Diorito, 2017.

Troper, Michel; Hamon, Francis. "Droit Constitutionnel, 25th edn", Paris: LGDJ, 1997.

